

# احیاگر وقت‌های مرده

داستان بانویی که از کودکی عاشق دانشگاه بود اما شرایط تلخ زندگی باعث شد بعدها در سالمندی همت کند و بازنده کردن وقت‌های مرده زندگی تا مقطع ارشد بخواند؛ دانشجویی که استادان پیش پایش بلند می‌شدند



فائزه مهاجر | روزنامه‌نگار



همه ما آرزوهایی داریم که بسرآورده نشده و شاید خیلی از ما در گذر زمان آرزوهای مان را به دست فراموشی سپردیم و دست خالی با گذر عمر همراه شدیم غافل از این که امید و آرزو مهم ترین همسفران این مسیر پر فراز و نشیب هستند. «معصومه طوسی» اما هیچ وقت آرزویش را فراموش نکرد، حتی در ۷۰ سالگی. امروز حال او از همه ما خوش تر است چون پشت این بهانه‌ها مخفی نشد که دیگر از سن من برای درس خواندن گذشته، لزومی ندارد که بروم دانشگاه و .... او که حالا ۷۳ ساله است، چند سال قبل پشت میز دانشگاه در کنار دانشجویهای ۱۸، ۱۹ ساله نشست، در پرونده امروز «زندگی سلام»، داستان شنیدنی این آرزوی تحقق یافته را با هم می‌خوانیم. با ما باشید.



در زندگی سلام امروز بخوانیم:

۶ خور دنی آرمش بخش

سکته چشمی، پیامد تلخ استفاده از گوشی در تاریکی

پیش نیاز های خود شکوفایی

پیدا کردن استعدادها و شکوفایی در هر فرد به شکل متفاوتی است

طنز| ضرر هنگفت برندهای معروف به خاطر تخفیف های بلک فرایدی

ZENDEGI-SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

شنبه ۱۰ آذر ۱۴۰۳

۲۸ جمادی الاول ۱۴۴۶ • ۳۰ نوامبر ۲۰۲۴

شماره ۲۱۶۴۷

۲۸۶۶

## با فاصله ۴۰ سال از دیپلم دانشگاه قبول شدم

برای شروع گفت و گو از او خواستم خودش را معرفی کند: «معصومه طوسی صدر هجتم ۷۳ ساله. ۴ فرزند دارم، دو پسر و دو دختر. پسران من شغل آزاد دارند، دختر اول پزشک است و دختر دوم کارشناس بیهوشی. بعد از تمام کردن دبیرستان، در سال ۱۳۵۰ معلم شدم و ۳۰ سال در شغل معلمی خدمت کردم و بازنشسته آموزش و پرورش هستم. سال ۱۳۸۷ بعد از گذشت حدود ۴۰ سال از اتمام دوره تحصیل در مقطع دیپلم، تصمیم به ادامه تحصیل گرفتم. در

## محیط خانه کاملا مناسب در س خواندن شده بود

برایم خیلی جالب بود که بدانم چه اتفاقی باعث شد سمت ادامه تحصیل بروم. او این طور توضیح می‌دهد: «من همیشه آرزو داشتم دانشگاه بروم یعنی از زمانی که درسم تمام شد و دیپلم گرفتم خیلی دوست داشتم دانشگاه بروم اما نشد چون بلافاصله معلم شدم و البته معلمی را هم دوست داشتم و می‌توانم بگویم از ۳۰ سال معلمی، من ۲۴ سالش را مسئول مدرسه بودم و چون در دوران معلمی بسیار پر مشغله بودم فرصت ادامه تحصیل فراهم نشد. من حتی در تابستان هم درگیر کار مدرسه بودم چون در آن زمان همه چیز دستی انجام می‌شد و هنوز کامپیوتری نشده بود و روند انجام کارها خیلی زمان بر بود. وقتی بازنشسته شدم دختر اولم دانشجوی پزشکی بود و دختر دوم برای کنکور آماده می‌شد به همین دلیل همیشه از من می‌خواستند که خانه ساکت باشد و حتی تلفن صحبت کردن هم در خانه ما با شرایط ویژه انجام می‌شد. محیط خانه مادر آن زمان کاملا مناسب درس خواندن شده بود و اولین جرقه در ذهن من آن جازده شد که من



## شوهرم من را افتخار خانواده صدا می‌کرد

در ادامه از حال و هوای روزهای اول بعد از قبولی در دانشگاه برآیم گفت: «بعد از قبولی در دانشگاه تصمیم گرفتم پیش از شروع ترم به سراغ رئیس دانشگاه بروم و درباره کلاس‌ها و نحوه درس خواندن راهنمایی بگیرم و اطلاعاتم را در این زمینه بیشتر کنم. رئیس دانشگاه از من پرسید چرا تصمیم گرفتم در این سن و سال در س بخوانم و من پاسخ دادم چون درس خواندن را دوست دارم اما ایشان گفت همه چیز که دوست داشتن نیست. شما باید همه شرایط را در نظر بگیرید؛ رشته روان شناسی درس‌های متفاوتی دارد. مثلا آمار که درس سختی است و باید آن را پاس کنی. از طرف دیگر وقتی شما دانشجو شوی خانواده از شما توقع کسب نمره خوب دارند و درس خواندن و نمره بالا آوردن با استرس زیادی همراه است و این استرس به خانواده و فرزندان هم منتقل می‌شود، از همه مهم‌تر در این سن و سال استرس اصلا برای شما خوب نیست. این حرف‌ها باعث شد من کمی تردید کنم. با خانواده در این مورد مشورت کردم که خانواده به خصوص دخترم خیلی من را تشویق کردند و اصرار کردند که تردید را کنار بگذارم و حتی اگر شده ترمی ۴ واحد بردارم ولی به تحصیل ادامه دهم. در حین تحصیل



## با ادامه همکلاس بودم

از او خواستم درباره شرایط زندگی در زمان تحصیل در دانشگاه برآیم بگوید که این طور توضیح می‌دهد: «من وقتی شروع به تحصیل کردم هر دو دختر من در دوران عقد بودند. وقتی من در مقطع ارشد تحصیل می‌کردم با دامادم همکلاس بودم. رشته‌هایمان فرق می‌کرد، ایشان مهندسی می‌خواند و من جامعه‌شناسی ولی هر دو مقطع ارشد درس می‌خواندیم. به

## ادامه تحصیل در این سن، رنگ و بوی دیگری دارد

سوال دیگری که در ذهنم ایجاد شده بود دلیل ادامه تحصیل او حتی بعد از کارشناسی و در مقطع ارشد بود، که با آرامشی مثال زدنی برآیم توضیح داد: «به خاطر علاقه زیادی که داشتم تحصیل را بعد از کارشناسی هم ادامه دادم. به دلیل این که حالم خیلی خوب بود. دانشگاه رفتن و سر کلاس بودن در کنار جوان‌های پر انرژی حالم را خیلی خوب می‌کرد. وقتی می‌دیدم در بین جوان‌ها هستم و دختران و پسران جوان و بانرزی در کنار من نشسته‌اند من هم انرژی می‌گرفتم و این که کلا در محیطی بودم که چیزی یاد می‌گرفتم، این آموختن خیلی برآیم لذت بخش بود. من حتی اگر یک کلمه از کسی بیاموزم همان را یادداشت می‌کنم. به عنوان مثال یادداشت می‌کنم من فلان روز این کلمه را نمی‌دانستم یا این معنی را نمی‌دانستم و از فلانی یاد گرفتم. اگر چند کلاس پشت سر هم داشتم وقتی بعد از دانشگاه به خانه می‌آمدم و دخترم می‌خواست برآیم چای بریزد که خستگی من در برود من می‌گفتم نه ماما من اصلا خسته نیستم. من از جایی می‌آیم که پر از انرژی و حس خوب بوده و من الان پر از انرژی هستم و اصلا احساس خستگی ندارم. اصلا ادامه تحصیل در سن بالا رنگ و بوی دیگری دارد.»

## خیلی احساساتم را سرکوب می‌کردم

درباره وضعیت تحصیل در دوران کودکی و نوجوانی اش هم از او پرسیدم که داستانی شنیدنی برآیم تعریف کرد: «من در کودکی شاگرد خیلی خوبی بودم و درسم خوب بود ولی خب چون در زندگی من در آن زمان مشکلاتی وجود داشت نتوانستم درسم را ادامه دهم. پدر من چند همسر داشت و اختلاف سنی من با پدرم خیلی زیاد بود و مانند پدر بزرگم بود و خیلی اور نمی‌دیدم و از طرف دیگر وقتی من به دنیا آمدم مادر من سنش خیلی کم

همین دلیل وقتی اطرافیان بعضی دانشجویان به من می‌گفتند نمی‌شود و از سختی شرایط درس خواندن شکایت داشتند، من راهنمایی می‌کردم و می‌گفتم من با چنین شرایطی می‌توانم پس شما هم می‌توانید. یک مسئله که برآیم خیلی مهم بود این بود که من هیچ درسی را نیفتادم در حالی که خیلی از جوان‌ترها ممکن بود در س‌ها را پاس نکنند. مثلا همان درس آمار که همه از سختی

## استادان جلوی پایم بلند می‌شدند

هم خیلی برآیم احترام قائل بودند و در کنار هم حس خوبی داشتیم. مثلا اگر استاد وسیله‌ای نیاز داشت برای کلاس که دانشجویان برایش از قسمت آموزش بیاورند من تایک نگاه به یکی از دانشجویان می‌کردم او منظورم را می‌فهمید و آن قدر احترام قائل بود که همان لحظه بلند می‌شد و می‌رفت و آن وسیله را برای کلاس می‌آورد.»



وقتی از نحوه برخورد استادان و دانشجویان از ایشان سوال کردم این طور پاسخ داد: «استادان دانشگاه جلوی پایم بلند می‌شدند و خیلی برآیم احترام قائل بودند و توجه ویژه داشتند. من هم احترام ویژه‌ای برای کلاس قائل بودم و مطالب درسی که در کلاس تدریس می‌شد خیلی برآیم پراهمیت بود و قدر می‌دانستم، در صورتی که آن زمان برای بقیه این طور نبود و کسی برای لحظات کلاس ودقایقی که در کلاس درس سپری می‌شد مثل من قدر و منزلت قائل نبود. روزی که برای ماجشن فارغ التحصیلی گرفتند، یکی یکی دانشجویان را صدا می‌زدند روی سن که مدرک فارغ التحصیلی را بدهند، وقتی من را صدا زدند استادم گفتند من ادب را از این خانم یاد گرفتم. من خیلی این لحظات را غنیمت می‌دانستم و برای شخص من خیلی ارزشمند بود. من حتی در پایان نامه‌ام هم این مورد را ذکر کرده‌ام که لحظات کلاس آن گونه که برای من بود و برای من می‌گذشت برای یک جوان نبود. دانشجویان

## خواستن توانستن است

سوالی که شاید همه دوست دارند از ایشان بپرسند این است که آیا حاضرید دوباره به گذشته برگردید و همین مسیر را دوباره طی کنید؟ و پاسخ خانم طوسی: «من چون در کودکی اذیت شدم و شرایط پیچیده‌ای داشتم دوست ندارم به آن دوران برگردم اما دوران تحصیل در دانشگاه را خیلی دوست داشتم و همچنان حاضرم دوباره به آن دوران برگردم و حتی به صورت تکراری همان درس‌ها و همان رشته را بخوانم و آن روزها را تجربه کنم. من خیلی درس خواندن را دوست دارم. سال ۹۷ دانشگاه فردوسی رشته علوم اسلامی قبول شدم و ۶۰ واحد علوم اسلامی خواندم. ۱۰۰ جلسه دوره طب سنتی گذراندم. الان هم کلاس حفظ و تفسیر قرآن می‌روم. من معتقدم انسان هر کاری را که بخواهد می‌تواند انجام دهد و خواستن توانستن است. به قول یکی از استادانم، انسان باید همیشه به خودش بگوید که من بهترین هستم. انسان باید خودش را باور داشته باشد و ایمان داشته باشد که می‌تواند در زمینه مد نظرش بهترین باشد.»

